

Variables Influencing the Power Structure in the Middle East and the Future Position of Iranian Diplomacy

Sajjad Mohseni¹

(Received: 05/05/2025 - Accepted: 15/07/2025)

DOI: 10.22034/dpiq.2026.580546.1085

Extended Abstract

Introduction

Global geopolitical transformations, particularly the gradual transition in the international distribution of power and the redefinition of the roles of extra-regional actors such as the United States and China, have placed the Middle East regional security complex on the verge of a structural transformation. This study seeks to analyze the determinants shaping the future regional security order and to explain the future position of Iranian diplomacy within the emerging regional power structure. The central concern of the research is to explain how key variables are reshaping the regional power structure and through what mechanisms these transformations affect the future position of Iranian diplomacy. The main hypothesis argues that although traditional factors such as military capabilities remain important,

1. Assistant Professor, Department of International Relations, Ahlul Bayt International University, Tehran, Iran. (S.mohseni@abu.ac.ir)

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0002-2789-269X>

variables including economic resilience, access to strategic technologies, and the ability to adapt to emerging structural transformations will play an increasingly decisive role in shaping diplomatic influence and regional standing.

Research Question

How do the key variables reshape the power structure in the Middle East, and through what mechanisms do these transformations affect the future position of Iranian diplomacy?

Literature Review

The existing literature falls primarily into three categories: (a) macro-level approaches to power transition (e.g., Tammen & Kugler) that often overlook the agency of regional actors; (b) regional security complex theory (Buzan & Wæver), which provides a valuable analytical framework but does not sufficiently explain the distinctive characteristics and strategic behavior of individual political units; and (c) event-driven analyses (e.g., Danahar) that lack the theoretical depth required to explain the mechanisms underlying regional transformation. The present study seeks to bridge this gap through an integrated multi-level approach that combines structural and regional variables within a single analytical framework.

Methodology

The study adopts a qualitative methodology based on analytical qualitative content analysis within the framework of Regional Security Complex Theory. In this framework, the Middle East is examined as a regional security complex whose structure has historically been influenced by external ordering powers and is currently undergoing significant transformation as a result of shifting global and regional balances. Accordingly, the study analyzes a set of macro-level and regional-level variables to identify the principal

drivers shaping the future regional power structure and their implications for Iranian diplomacy.

Findings

The findings indicate that at the macro level, two major trends are transforming the regional power structure: the gradual reduction of United States strategic concentration on the Middle East and the growing economic and technological influence of China. Within this broader structural context, recent American policies toward Iran can also be understood as part of a larger strategic effort to reallocate resources and attention toward competition with China. At the regional level, six key variables are identified as the principal determinants of the future security environment: tensions between Iran and the Israeli regime; Iran's nuclear and missile capabilities; the trajectory of Iran–Saudi Arabia relations; the continuation of the Abraham Accords and their impact on regional alignments; China's growing influence in technological and infrastructural domains; and changing priorities in United States foreign policy. The findings demonstrate that the Middle East is entering a prolonged period of turbulent transition in which economy and technology increasingly become central components of security and power competition, thereby reshaping regional patterns of rivalry and cooperation.

Conclusion

The study concludes that the future position of Iranian diplomacy within the emerging regional order depends largely on Iran's ability to manage the aforementioned variables. While strategic assets such as missile deterrence and regional influence remain important, they are insufficient on their own to secure a favorable diplomatic position. More decisive factors include the ability to establish economic stability, diversify the domestic economy, attract and develop strategic technologies, pursue active diplomacy aimed at reducing tensions—particularly with Saudi Arabia—and strengthen regional

coalition-building capacities. These factors are directly linked to the effectiveness and influence of Iranian diplomacy in the evolving regional environment. In the emerging security order, economic efficiency and the capacity to generate welfare are becoming increasingly important sources of domestic legitimacy and external influence, while hard-power instruments alone are no longer sufficient to sustain diplomatic standing or regional influence.

Keywords: Power Structure, Islamic Republic of Iran, Regional Security Complex, Intervening Actors, Diplomacy.

How to Cite: Mohseni, S. (2025). Variables Influencing the Power Structure in the Middle East and the Future Position of Iranian Diplomacy. (e246342). *Diplomatic Interactions*, 3(11), 119 - .e246342 doi: 10.22034/dpiq.2026.580546.1085

متغیرهای تاثیرگذار بر ساختار قدرت در خاورمیانه و جایگاه آینده دیپلماسی ایران

سجاد محسنی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴)

DOI: 10.22034/dpiq.2026.580546.1085

چکیده

پژوهش حاضر با این پرسش محوری که متغیرهای کلیدی چگونه ساختار قدرت در خاورمیانه را بازآرایی می‌کنند و این بازآرایی از چه طریق بر جایگاه آینده دیپلماسی ایران اثر می‌گذارد؟ به تحلیل عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظم امنیتی منطقه پرداخته است. روش پژوهش پیش رو کیفی و با رویکرد تحلیلی کیفی محتوا در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد در سطح کلان، دو روند کاهش تمرکز ایالات متحده بر خاورمیانه و نفوذ فزاینده اقتصادی و فناورانه چین، ساختار قدرت منطقه‌ای را دگرگون می‌سازد. در سطح منطقه‌ای نیز شش متغیر کلیدی بیشترین نقش را در شکل‌دهی به آرایش امنیتی آینده دارند که شامل تنش ایران و رژیم صهیونیستی، توان هسته‌ای و موشکی ایران، روابط ایران و عربستان سعودی، تداوم روند صلح ابراهیم، نفوذ چین در زیرساخت‌های فناوری و تغییر اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا می‌شوند. نتایج نشان می‌دهد خاورمیانه وارد دوره‌ای طولانی از گذار پرتنش شده که در آن اقتصاد و فناوری به کانون اصلی امنیت و رقابت قدرت تبدیل می‌شوند. در این شرایط، جایگاه آینده دیپلماسی ایران صرفاً به دارایی‌های سخت‌افزاری مانند بازدارندگی موشکی و نفوذ منطقه‌ای وابسته نیست، بلکه به توانایی ایجاد ثبات اقتصادی، تنوع‌بخشی به اقتصاد درون‌زا، جذب فناوری‌های راهبردی، کاهش تنش با عربستان از طریق دیپلماسی فعال و ارتقای ظرفیت ائتلاف‌سازی منطقه‌ای که ارتباط مستقیمی به قدرت دیپلماتیک نیز دارند؛ وابسته است. در نظم امنیتی نوظهور، کارآمدی اقتصادی و توان تولید رفاه به منابع مهم مشروعیت داخلی و نفوذ خارجی تبدیل می‌شوند و ابزارهای سخت‌افزاری به تنهایی برای تثبیت جایگاه دیپلماتیک کافی نخواهند بود.

واژگان کلیدی: ساختار قدرت، جمهوری اسلامی ایران، مجموعه امنیتی، بازیگران مداخله‌گر، دیپلماسی

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی اهل بیت، تهران، ایران.
(S.mohseni@abu.ac.ir)

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0002-2789-269X>

مقدمه

مجموعه‌های امنیتی مرکزگرا به دلیل اهمیت جغرافیایی و راهبردی که برای بازیگران فرا منطقه‌ای دارند همواره با چالش‌های امنیتی بیشتری نیز روبرو بوده‌اند. بازیگران منطقه‌ای در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای مرکزگرا^۱ به تعبیر بوزان ترکیبی از بازیگران منطقه‌ای و مداخله‌گر^۲ هستند و کنشگران منطقه‌ای بسته به میزان روابط خود با بازیگر مداخله‌گر که در حال حاضر می‌تواند ایالات متحده آمریکا در نظر گرفته شود، جایگاه خود را در ساختار قدرت منطقه‌ای مشخص می‌کنند؛ اما این تمام عنصر تعیین‌کنندگی نیست بلکه توان اقتصادی، نفوذ سیاسی، پیوندهای اجتماعی و حتی میزان مشارکت و پذیرش یا عدم پذیرش در سازمان‌های بین‌المللی بر این جایگاه تأثیر خواهد گذاشت. به صورت کلی دو دسته از متغیرهای خرد و کلان می‌توانند روابط هر بازیگر را با قدرت برتر تنظیم کرده و ساختار نظم منطقه‌ای را مشخص کند. در حوزه سطح خرد می‌توان به رفتار خاص هر بازیگر که می‌تواند مانند جمهوری اسلامی ایران ذهنیت تصمیم‌گیرندگان سیاسی در خصوص موضوع هسته‌ای و موشکی، الگوی دشمنی با رژیم اسرائیل و ایالات متحده و ارتباط با بازیگران فرو ملی باشد و در سطح کلان می‌تواند جهت ساختار قدرت، جایگاه یک بازیگر در رقابت قدرت‌های بزرگ، موقعیت ژئوپلیتیکی و رویکرد سایر بازیگران منطقه در نظر گرفته شود.

تمامی این رفتارها تا جایی می‌تواند تأثیر بگذارد که بر اساس متغیر «وابستگی متقابل امنیتی»^۳ به تعبیر نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بتواند امنیت بازیگران را به هم پیوند بزند که دیپلماسی به عنوان یک نهاد قدرتمند می‌تواند بخشی از فرایند پیوندهای امنیتی باشد. نزدیکی جغرافیایی، «الگوهای دوستی و دشمنی»^۴ و «قطبش»^۵ نیز از جمله متغیرهای دیگری هستند که بر نظم منطقه خاورمیانه تأثیر خواهند گذاشت. این متغیرهای کلان تعریف شده؛ اما درون خود، خرده متغیرهایی دارند که به شدت به‌ویژه در خاورمیانه تعیین‌کننده خواهند

-
1. Centred Security Complex
 2. Intervening Actor
 3. Security Interconnectedness
 4. Amity and Anmity Pattern
 5. Polarity

بود. طی ده سال اخیر می‌توان گفت که اگرچه فضای منطقه غرب آسیا و شبه‌جزیره نیز به تبع آن فضایی امنیتی و نظامی بوده است اما در درون این بی‌نظمی، اقتصاد به یک بعد مهم امنیت هم داخلی و هم منطقه‌ای تبدیل شده است. عربستان سعودی و امارات متحده عربی به عنوان پیشگامان این امر علیرغم درگیری در جبهه‌های مختلف تلاش کرده‌اند تا ثبات اقتصادی خود را در وهله اول حفظ کرده و سپس برنامه‌های بلندمدت اقتصادی مانند چشم‌انداز ۲۰۳۰ برای توسعه درون‌زا داشته باشند (Kosarova, 2020: 125). تحولات ۲۰۱۱ نشان داد که ثبات سیاسی داخلی نیز تا حدود زیادی به توسعه اقتصادی گره خورده است به همین خاطر تلاش‌ها برای تدوین و طراحی برنامه‌های اقتصادی با سرعت بیشتری ادامه یافت. باز تنظیم رابطه با ایالات متحده و رژیم اسرائیل به عنوان مهم‌ترین متحدان در قالب «پیمان صلح ابراهیم» آغاز شد و در سوی دیگر این تحولات؛ جمهوری اسلامی ایران روند متفاوتی را طی کرده است که منجر به افزایش تنش با ایالات متحده به خصوص در دوره دولت ترامپ، ورود به جنگ دوازده روزه و سپس جنگ فوریه ۲۰۲۶ تحمل تحریم‌های فزاینده شد.

پژوهش پیش رو تلاش دارد تا برای ارائه فهم بهتری از پرونده‌های نظم ساز منطقه‌ای ابتدا نزدیک‌ترین مفهوم نظری را که «گذار در مجموعه امنیتی منطقه‌ای» می‌شود، انتخاب کند. سپس هفت متغیر و پرونده‌های تعیین‌کننده منطقه‌ای را بررسی خواهد کرد و در نهایت بر اساس این متغیرها اشاره‌ای به جایگاه آینده دیپلماسی ایران در ساختار قدرت خواهد داشت. پیش از ورود به بحث باید عنوان کرد که این جایگاه بیش از آنکه مرتبط با چانه‌زنی‌ها و مهارت‌های مرسوم دیپلماتیک باشد، به قدرت نظامی هر کشور بستگی دارد.

با این مقدمه مقاله پیش رو ابتدا تلاش دارد تا به ذکر چند نمونه از منابع نگاشته شده در این حوزه، نوآوری پژوهش را مطرح کند، سپس از نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای به عنوان چارچوب نظری بهره بگیرد با این رویکرد که خاورمیانه یک مجموعه امنیتی مرکزگرا است که همواره بازیگر فرا منطقه‌ای دخیل است و در این مجموعه متغیرهای

نوظهوری مانند فناوری و قدرت دیپلماتیک در حال افزایش هستند، در ادامه متغیرهای تأثیرگذار و پرونده‌های اصلی تعیین کننده ساختار قدرت مورد توجه قرار خواهند گرفت.

۱. پیشینه پژوهش

شاید به صورت کلی بتوان موضوع را به چند کلیدواژه مهم تقسیم کرد که شامل گذار جهانی قدرت، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، آینده نظم منطقه‌ای و دیپلماسی می‌شود. بر این اساس اگرچه به صورت خاص در مورد موضوع پژوهش مقاله یا اثر مکتوبی نمی‌توان یافت اما با تقسیم آن به کلیدواژه‌های مذکور می‌توان پیشینه پژوهش نسبتاً مناسبی ارائه کرد.

مقاله‌ای با عنوان «انتقال قدرت در قرن بیست و یکم: پیامدهای ژئوپلیتیکی ظهور چین»^۱ توسط «رونالد تامن»^۲ و جک کوگلر به این موضوع می‌پردازد که نظریه کلاسیک انتقال قدرت چگونه می‌تواند چارچوبی تحلیلی برای درگیری‌های بالقوه در نظام بین‌الملل معاصر فراهم کند. نویسندگان با تمرکز بر شتاب فزاینده صعود چین به عنوان یک قدرت هژمونیک بالقوه، استدلال می‌کنند که این گذار، تنها یک جابه‌جایی در رتبه‌بندی قدرت اقتصادی یا نظامی نیست، بلکه یک تحول ژئوپلیتیک عمیق است که ساختارهای امنیتی منطقه‌ای، اتحادها و نهادهای جهانی را دستخوش تغییر می‌سازد (Tammen & Kugler, 2023).

اثر مهم دیگر که در حوزه منطقه‌گرایی تألیف شده، کتاب «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل» توسط باری بوزان و اول ویور است. در این کتاب نگارندگان، چارچوب نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای را ابزاری تحلیلی برای درک بهتر معماری امنیت جهانی ارائه می‌دهند. نویسندگان با بسط مفهوم امنیت به فراتر از حوزه نظامی و در برگیری بخش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی، تحلیل خود را از رویکردهای سنتی دولت‌محور و کلان متمایز می‌سازند. آن‌ها همچنین با معرفی تمایز کلیدی بین

1. Power Transition in the 21st Century: The Geopolitical Consequences of China's Rise
2. Ronald L. Tammen

مجموعه‌های امنیتی «استاندارد» (غیرمتمرکز) و «مرکز گرا»، و نیز با بررسی نقش بازیگران فراملی و مداخله‌گران خارجی، به تبیین چگونگی تکامل، پایداری یا تغییر این پویایی‌های امنیتی منطقه‌ای می‌پردازند (Buzan & Weaver, 2003). این اثر به عنوان سنگ بنایی در مطالعات امنیتی، مسیری را برای تحلیل چند سطحی و منطقه محور از تعاملات امنیتی در دوران پس از جنگ سرد ترسیم می‌کند. اهمیت این کتاب برای پژوهش حاضر در حوزه چارچوب مفهومی است که تمرکز ویژه‌ای بر خاورمیانه دارد.

در خصوص دیپلماسی در خاورمیانه نیز می‌توان به کتاب «منازعه و دیپلماسی در خاورمیانه؛ بازیگران فرا منطقه‌ای و رقبای منطقه‌ای»^۱ اشاره کرد. این کتاب به صورت خاص هم به موضوع دیپلماسی و هم به نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای می‌پردازد. از دید نگارندگان موقعیت جغرافیایی و راهبردی منحصربه‌فرد خاورمیانه باعث شده است که تمامی قدرت‌های بزرگ تاریخ برای پیشبرد منافع خود در این منطقه تلاش کنند و به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی آن، هرگونه مناقشه داخلی و بین‌المللی در خاورمیانه نه تنها پتانسیل بی‌ثبات‌سازی کل منطقه یا برهم زدن توازن قوای منطقه‌ای را دارد، بلکه می‌تواند ثبات جهانی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. پس از به کارگیری نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای به منظور تعریف و تحدید حدود منطقه خاورمیانه، فصل‌های این کتاب به موضوع نظم منطقه‌ای می‌پردازند، بررسی می‌کنند که منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی چگونه در فرایندهای همگرایی خاورمیانه نمود پیدا می‌کنند، تلاش‌های منطقه‌ای برای هژمونی را واکاوی می‌کنند، و رویکردها و سیاست‌های بازیگران بزرگ بین‌المللی را مطالعه می‌نمایند (Stivachtis, 2018).

در خصوص تأثیر ایران بر آینده ساختار قدرت نیز می‌توان به مقاله «فرصت‌ها و چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در جهان آینده و روندهای امنیتی آن تا سال ۲۰۲۵» نوشته سامان حیدری و حمید حکیم اشاره کرد که در فصلنامه تعاملات دیپلماتیک به چاپ رسیده است. نگارندگان بر اساس چارچوب مفهوم آینده‌پژوهی، امنیت انرژی را به عنوان بستر فرآیند شکل‌گیری جنگ‌های آینده دانسته و تأکید این تحقیق نیز بر بررسی حوزه

انرژی و سناریوسازی در این زمینه است. سؤال اصلی مقاله حول این محور بوده که روندهای امنیتی جهان تا سال ۲۰۲۵ چه چالش‌ها و فرصت‌هایی را برای جمهوری اسلامی ایران در پی خواهد داشت که در پاسخ گفته می‌شود فرایندهای امنیتی، جنگ‌های آینده را در بستر تحول در نظام‌بین‌الملل و رقابت بر سر حوزه‌های انرژی قابل‌تصور می‌داند (حیدری و حکیم، ۱۴۰۲). این مقاله از حیث توجه به آینده و روندها اهمیت دارد اما مهم‌ترین نکته متمایزکننده با پژوهش حاضر، توجه مقاله پیش رو به اهمیت فناوری و گذار قدرت به سوی چین است.

در نهایت می‌توان به کتاب «خاورمیانه جدید: دنیای پس از بیداری اسلامی»^۱ اشاره داشت، پال دانا^۲ با رویکردی ژورنالیستی-تحلیلی به بررسی تحولات ژئوپلیتیکی عمیق ناشی از موج انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱ می‌پردازد. این اثر با ارائه گزارشی میدانی و تحلیلی از کشورهای کلیدی مانند مصر، سوریه، عربستان سعودی و اسرائیل، استدلال می‌کند که این رویدادها نه تنها نظم سیاسی کهن منطقه را برهم زد، بلکه زمینه را برای باز تعیین نقش قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم کرد (Danahar, 2015).

با توجه به پیشینه‌ای که در مقاله مرور شده، می‌توان نتیجه گرفت که مطالعات موجود هر یک بخشی از پازل تحولات قدرت در خاورمیانه را تبیین کرده‌اند، اما کمتر پژوهشی توانسته است متغیرهای ساختاری نظام‌بین‌الملل، پویایی‌های درون مجموعه امنیتی خاورمیانه و پیامدهای آن برای جایگاه دیپلماسی ایران را در یک چارچوب تحلیلی واحد تلفیق کند. پژوهش‌های انتقال قدرت، مانند آثار تامن و کوگلر، عمدتاً بر پیامدهای کلان رقابت قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه ظهور چین تمرکز داشته‌اند، در حالی که مطالعات مبتنی بر نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بوزان و ویور، اگرچه ظرفیت مناسبی برای تحلیل پویایی‌های امنیتی خاورمیانه فراهم کرده‌اند، اما کمتر به نقش متغیرهای نوظهور اقتصادی و فناورانه در بازآرایی ساختار قدرت پرداخته‌اند. همچنین آثار مرتبط با آینده نظم خاورمیانه و دیپلماسی منطقه‌ای عمدتاً رویکردی توصیفی یا رویداد محور داشته و نتوانسته‌اند سازوکارهای پیونددهنده میان تحولات نظام‌بین‌الملل، تغییر آرایش امنیتی

1. The New Middle East: The World After the Arab Spring
2. Paul Dnahr

منطقه و جایگاه دیپلماسی ایران را به صورت منسجم توضیح دهند. از این رو، نوآوری اصلی پژوهش حاضر در ارائه یک چارچوب تحلیلی چند سطحی نهفته است که از یک سو گذار قدرت در سطح جهانی و رقابت ایالات متحده و چین را با متغیرهای منطقه‌ای پیوند می‌دهد و از سوی دیگر، در کنار عوامل سنتی امنیتی و نظامی، نقش اقتصاد، فناوری و ظرفیت‌های دیپلماتیک را به عنوان مؤلفه‌های نوین قدرت در خاورمیانه مورد توجه قرار می‌دهد.

۲. چارچوب مفهومی: گذار در مجموعه‌های امنیتی مرکزگرا و بازآرایی دیپلماسی منطقه‌ای

مطابق نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، الگوهای امنیتی در مناطق مختلف جهان بر اساس میزان وابستگی متقابل امنیتی میان بازیگران شکل می‌گیرند. بوزان و ویور معتقدند که خاورمیانه برخلاف بسیاری از مناطق دیگر، هرگز به مجموعه‌ای کاملاً خودسامان تبدیل نشده و بخش مهمی از ترتیبات امنیتی آن همواره تحت تأثیر قدرت‌های فرا منطقه‌ای قرار داشته است. از این منظر، خاورمیانه بیش از آنکه یک مجموعه امنیتی استاندارد باشد، نمونه‌ای از یک مجموعه امنیتی مرکزگرا محسوب می‌شود که در آن یک یا چند قدرت بزرگ نقش مهمی در شکل‌دهی به نظم امنیتی ایفا می‌کنند (Lemake, 2005: 198). در حالی که در مجموعه‌های امنیتی استاندارد، بازیگران منطقه‌ای خود مسئولیت اصلی مدیریت امنیت و نظم را بر عهده دارند، در مجموعه‌های مرکزگرا بخش مهمی از موازنه‌های امنیتی به حضور و مداخله قدرت‌های بیرونی وابسته است.

بر این اساس، تحول کنونی خاورمیانه را می‌توان نه گذار از یک مجموعه امنیتی مرکزگرا به یک مجموعه استاندارد، بلکه گذار از یک مرکزگرایی مبتنی بر هژمونی ایالات متحده به مرکزگرایی جدیدی دانست که در آن چین به تدریج در حال افزایش نقش و نفوذ خود است. در این چارچوب، مفهوم «الگوی دوستی و دشمنی» یکی از مهم‌ترین متغیرهای توضیح‌دهنده رفتار بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شود. بوزان و ویور مجموعه‌های امنیتی را صرفاً بر پایه مجاورت جغرافیایی تعریف نمی‌کنند، بلکه معتقدند ساختارهای اجتماعی، هویتی و ادراکی نیز در شکل‌گیری ترتیبات امنیتی نقش تعیین‌کننده

دارند. الگوهای دوستی و دشمنی بیانگر نحوه ادراک^۱ دولت‌ها از یکدیگر و تعیین‌کننده جهت‌گیری اتحادها، ائتلاف‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای هستند (Buzan & Wæver, 2003). از این منظر، همکاری‌ها و مشارکت‌های امنیتی زمانی شکل می‌گیرند که دولت‌ها درک مثبتی از نیت یکدیگر داشته باشند، در حالی که ادراک تهدید، بی‌اعتمادی و خصومت، زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوهای دشمنی و رقابت می‌شود. به همین دلیل، موضوع ادراک رهبران و برداشت آنان از نیت سایر بازیگران، جایگاهی فراتر از رویکردهای صرفاً مادی و رئالیستی پیدا می‌کند (Mohammed-Bashar, 2020; Tang, 2004). پیوند میان الگوهای دوستی و دشمنی با روند گذار قدرت جهانی، اهمیت دیپلماسی را به‌عنوان متغیر میانجی آشکار می‌کند. در شرایطی که ساختار قدرت در حال تغییر است، بازیگران منطقه‌ای از طریق ابزارهای دیپلماتیک تلاش می‌کنند موقعیت خود را در نظم در حال ظهور بازتعریف کنند. از این رو، دیپلماسی صرفاً بازتابی از توزیع قدرت نیست، بلکه خود به عاملی مؤثر در شکل‌دهی به الگوهای دوستی و دشمنی تبدیل می‌شود.

بر اساس این چارچوب نظری، چهار گزاره اصلی پژوهش قابل طرح است. نخست، خاورمیانه در حال گذار از یک مجموعه امنیتی مرکز‌گرا با محوریت ایالات متحده به مجموعه‌ای مرکز‌گرای دیگر با حضور پررنگ‌تر چین است، اما این روند به استاندارد شدن مجموعه امنیتی منطقه منجر نخواهد شد، زیرا بازیگران منطقه‌ای همچنان فاقد ظرفیت یا تمایل لازم برای ایجاد نظم مستقل هستند. دوم، گذار قدرت موجب افزایش فضای مانور بازیگران منطقه‌ای و در نتیجه تغییر الگوهای دوستی و دشمنی می‌شود؛ به گونه‌ای که هم روابط میان دولت‌های منطقه و هم روابط آنان با قدرت‌های فرا منطقه‌ای دستخوش بازتعریف خواهد شد. سوم، رقابت‌های آینده بیش از گذشته بر حوزه‌های اقتصاد، فناوری، انرژی و زیرساخت متمرکز خواهد شد و حتی در صورت وقوع منازعات نظامی، فناوری و ظرفیت‌های اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌تری در نتایج آن خواهند داشت. چهارم، در مجموعه‌های امنیتی مرکز‌گرا، اقتصاد و فناوری مهم‌ترین عناصر پیونددهنده قدرت مداخله‌گر با بازیگران منطقه‌ای هستند؛ از این رو در شرایط گذار قدرت، این دو متغیر در

1. Perception

کنار دیپلماسی به عوامل اصلی تعیین کننده جایگاه بازیگران در ساختار آینده قدرت خاورمیانه تبدیل می شوند.

این چارچوب نظری امکان تحلیل هم زمان سه سطح ساختاری، منطقه ای و دیپلماتیک را فراهم می کند؛ به گونه ای که گذار قدرت از ایالات متحده به چین، تغییر الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه و جایگاه آینده دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در یک منظومه تحلیلی واحد مورد بررسی قرار می گیرند.

۳. یافته های پژوهش

بر مبنای چارچوب نظری پژوهش، فرض اصلی آن است که خاورمیانه در حال تجربه گذار از یک مجموعه امنیتی مرکز گرا با محوریت ایالات متحده به آرایشی جدید است که در آن چین به تدریج جایگاه پررنگ تری در معادلات منطقه ای به دست می آورد. این گذار نه تنها بر توزیع قدرت مادی، بلکه بر الگوهای دوستی و دشمنی، جهت گیری های دیپلماتیک و ترتیبات امنیتی منطقه نیز تأثیرگذار است. از این منظر، آینده ساختار قدرت در خاورمیانه محصول برهم کنش مجموعه ای از متغیرهای سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فناورانه و دیپلماتیک است که در شرایط گذار، وزن و اهمیت متفاوتی پیدا می کنند. بر همین اساس، یافته های پژوهش در دو سطح ارائه می شود. در سطح نخست، متغیرهای کلیدی مؤثر بر بازآرایی ساختار قدرت منطقه ای مورد بررسی قرار می گیرند؛ متغیرهایی که از یک سو تحت تأثیر روند انتقال قدرت در نظام بین الملل قرار دارند و از سوی دیگر، از طریق تغییر در الگوهای دوستی و دشمنی میان بازیگران منطقه ای و فرا منطقه ای عمل می کنند. در سطح دوم، پیامدهای این تحولات برای جایگاه آینده دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه تحلیل می شود. در این چارچوب، شش متغیر اصلی به عنوان مهم ترین عوامل شکل دهنده ساختار قدرت منطقه ای در عصر گذار شناسایی شده اند که نحوه تحول آن ها می تواند فرصت ها و محدودیت های متفاوتی را برای کنشگری منطقه ای و دیپلماتیک ایران ایجاد کند.

۳-۱ تنش ایران و رژیم صهیونیستی و تعیین کنندگی دو جنگ ژوئن ۲۰۲۵ و فوریه ۲۰۲۶

در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، تنش میان ایران و رژیم صهیونیستی صرفاً یک منازعه دوجانبه نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین متغیرهای ساختاری مؤثر بر الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه محسوب می‌شود. این تنش طی دو دهه گذشته به تدریج به محور اصلی بازآرایی ائتلاف‌ها، جهت‌گیری‌های دیپلماتیک و ترتیبات امنیتی منطقه تبدیل شده و در شرایط کنونی، هم‌زمان با روند گذار قدرت در نظام بین‌الملل، اهمیت بیشتری یافته است. در چنین شرایطی، رقابت و جنگ مستقیم ایران و رژیم صهیونیستی به یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تعیین‌کننده آینده ساختار قدرت خاورمیانه تبدیل شده است. این تنش یک متغیر میانجی و مداخله‌گر هم به نام ایالات متحده دارد که می‌تواند نتیجه رقابت را تغییر دهد. این کشور از طریق مکانیسم‌های مختلف تلاش داشته تا بر جریان تنش و سپس جنگ به خصوص با ورود به جنگ فوریه ۲۰۲۶ برای مهار ایران و جلوگیری از تعیین کنندگی این کشور در ساختار قدرت منطقه‌ای تأثیر بگذارد. بر این اساس از یک‌سو، سیاست فشار حداکثری دولت دونالد ترامپ و خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای با هدف محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران و بازتعریف موازنه منطقه‌ای دنبال شد. ترامپ اعلام کرد که «توافق ایران یا باید دوباره موضوع مذاکره شود یا فسخ شود» و در ادامه خروج ایالات متحده از برجام را اعلام کرد (The White House, 2018).

در همین راستا، دولت آمریکا با بهره‌گیری از تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی تلاش کرد منابع قدرت ایران را محدود و رفتار منطقه‌ای تهران را مهار کند (Albarasneh, 2019: 379; Katzman, 2019: 23). که به دلیل عدم موفقیت در این مسیر به صورت مستقیم وارد نبرد علیه ایران در فوریه ۲۰۲۶ شد. از سوی دیگر، حمایت واشنگتن از روند عادی‌سازی روابط میان برخی دولت‌های عربی و رژیم صهیونیستی نیز در راستای شکل‌دهی به موازنه‌ای جدید علیه ایران قرار داشت (Sohail, 2025). این روند تا جایی بود که دونالد ترامپ در خلال جنگ علیه ایران، از دولت‌های عربی خواست که به توافق ابراهیم بپیوندند.

پیامد این روند، تشدید قطبی‌سازی امنیتی در خاورمیانه و شکل‌گیری دو الگوی متمایز از دوستی و دشمنی بوده است؛ الگویی که در یک‌سوی آن ائتلاف‌های متمایل به عادی‌سازی روابط با اسرائیل و در سوی دیگر شبکه مقاومت به رهبری ایران قرار گرفته‌اند. با این حال، تحول تعیین‌کننده در این معادله، جنگ دوازده‌روزه میان ایران و رژیم صهیونیستی در ژوئن ۲۰۲۵ و تداوم پیامدهای آن و سپس درگیری مستقیم در فوریه ۲۰۲۶ بود. این جنگ نشان داد که آینده ساختار قدرت منطقه بیش از هر زمان دیگری به نتایج رقابت مستقیم میان دو بازیگر وابسته شده است. برخلاف دوره‌های پیشین که رقابت عمدتاً از طریق بازیگران نیابتی دنبال می‌شد، رویارویی مستقیم دو طرف موجب شد ظرفیت‌های نظامی، فناوریانه، اقتصادی و دیپلماتیک آنان به‌طور هم‌زمان در معرض ارزیابی منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گیرد.

از منظر این پژوهش، مهم‌ترین پیامد جنگ دوازده‌روزه و جنگ فوریه ۲۰۲۶ نه صرفاً ابعاد نظامی آن، بلکه تأثیر آن بر توزیع اعتبار راهبردی و وزن دیپلماتیک بازیگران منطقه‌ای است. در شرایط گذار قدرت، دولت‌هایی که بتوانند ضمن حفظ بازدارندگی، از ظرفیت‌های دیپلماتیک خود برای مدیریت بحران‌ها، جذب شرکای خارجی و تأثیرگذاری بر ترتیبات امنیتی بهره بگیرند، جایگاه برتری در ساختار قدرت آینده خاورمیانه کسب خواهند کرد. به همین دلیل، خروجی نهایی این جنگ و پیامدهای سیاسی و امنیتی آن تا فوریه ۲۰۲۶ به یکی از متغیرهای کلیدی تعیین‌کننده جایگاه قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل شده است. موفقیت یا ناکامی هر یک از طرفین در تثبیت دستاوردهای سیاسی و دیپلماتیک پس از جنگ، نه تنها بر موازنه قدرت میان ایران و رژیم صهیونیستی، بلکه بر جهت‌گیری دولت‌های عربی، الگوهای دوستی و دشمنی منطقه‌ای و حتی میزان نفوذ قدرت‌های فرا منطقه‌ای در خاورمیانه اثرگذار خواهد بود.

در نتیجه، تنش ایران و رژیم صهیونیستی را باید فراتر از یک بحران امنیتی مقطعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرهای ساختاری مؤثر بر آینده نظم منطقه‌ای تلقی کرد. در یک مجموعه امنیتی مرکزگرا، سرنوشت این رقابت می‌تواند مسیر شکل‌گیری ائتلاف‌ها، نوع مداخله قدرت‌های فرا منطقه‌ای و میزان اثرگذاری دیپلماتیک بازیگران را تعیین کند.

از این رو، نتیجه سیاسی و راهبردی جنگ دوازده روزه و پیامدهای آن در سال ۲۰۲۶، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تعیین‌کننده ساختار قدرت آینده خاورمیانه خواهد بود؛ ساختاری که در آن اقتصاد، فناوری، توان بازدارندگی و ظرفیت دیپلماتیک بیش از گذشته به عناصر اصلی قدرت تبدیل شده‌اند.

۲-۳ توان هسته‌ای و موشکی ایران: پیوند قدرت بازدارندگی و نفوذ دیپلماتیک

در شرایط گذار ساختاری در خاورمیانه، توان هسته‌ای و موشکی ایران را نمی‌توان صرفاً به عنوان یک مؤلفه نظامی یا امنیتی تحلیل کرد، بلکه این متغیر به یکی از عوامل تعیین‌کننده جایگاه ایران در ساختار قدرت منطقه‌ای و میزان اثرگذاری دیپلماتیک آن تبدیل شده است. در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، قابلیت‌های راهبردی دولت‌ها علاوه بر تأثیرگذاری بر موازنه قدرت، الگوهای دوستی و دشمنی را نیز شکل می‌دهند و از این طریق بر نوع آرایش امنیتی و دیپلماتیک منطقه اثر می‌گذارند. از این منظر، توسعه توانایی‌های هسته‌ای و موشکی ایران طی دو دهه گذشته نه تنها بر محاسبات امنیتی بازیگران منطقه‌ای تأثیر گذاشته، بلکه به یکی از مهم‌ترین متغیرهای تعیین‌کننده موقعیت ایران در نظم در حال تحول خاورمیانه تبدیل شده است.

با وجود تأکید مکرر مقامات جمهوری اسلامی ایران بر ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای، این روند از سوی رقبای منطقه‌ای، به‌ویژه رژیم اسرائیل و عربستان سعودی، به عنوان تهدیدی علیه موازنه قدرت منطقه‌ای تلقی شده و در نتیجه به تشدید الگوهای دشمنی و قطبی‌سازی در مجموعه امنیتی خاورمیانه انجامیده است به صورتی که به بهانه‌ای برای تحقق صلح ابراهیم از سوی ایالات متحده و رژیم اسرائیل تبدیل شد (Nadeem Mirza, 2021: 6). در این چارچوب، برنامه هسته‌ای ایران بیش از آنکه یک موضوع فنی یا اقتصادی باشد، به مسئله‌ای سیاسی و امنیتی تبدیل شده که از دید مخالفان منطقه‌ای می‌تواند توازن قدرت را به سود تهران تغییر دهد. تلاش‌های مستمر دولت بنیامین نتانیاهو برای امنیتی‌سازی پرونده هسته‌ای ایران و جلب حمایت جامعه بین‌المللی در راستای اعمال فشار حداکثری بر تهران، بازتابی از همین نگرانی راهبردی است

(Pakdel Majd, 2025: 6) که به خوبی جایگاه دیپلماسی را علیه منافع ملی ایران نشان می‌دهد. در سوی دیگر هم‌زمان، بن‌بست در مذاکرات هسته‌ای و تداوم اختلافات میان ایران و قدرت‌های غربی نیز بر پیچیدگی این معادله افزوده و یک معمای امنیتی پایدار را در سطح منطقه ایجاد کرده است (Huang, 2016: 5-7).

این برداشت تهدیدآمیز از قدرت ایران، به یکی از عوامل اصلی بازآرایی ائتلاف‌های منطقه‌ای تبدیل شده است. بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بر این باورند که دستیابی ایران به ظرفیت‌های پیشرفته تر هسته‌ای می‌تواند ساختار قدرت خاورمیانه را به نفع تهران تغییر دهد و نوعی بازدارندگی نامتقارن را به وجود آورد که قدرت مانور بیشتری در اختیار جمهوری اسلامی قرار دهد. بر همین اساس، حتی در دوره اجرای برجام نیز بخش مهمی از نگرانی‌های امنیتی کشورهای منطقه نسبت به ایران کاهش نیافت و خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای در دوره نخست ریاست جمهوری دونالد ترامپ، این روند را وارد مرحله جدیدی کرد. تداوم این سیاست در دوره دوم ترامپ و تأکید مجدد بر راهبرد فشار حداکثری در سند «احیای فشار حداکثری بر ایران» در ۴ فوریه ۲۰۲۵، نشان‌دهنده استمرار تلاش واشنگتن برای جلوگیری از ارتقای ظرفیت‌های راهبردی ایران است. در این سند تصریح شده است که دولت آمریکا با استفاده از تحریم‌های اقتصادی، جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای و مقابله با نفوذ منطقه‌ای آن، راهبرد فشار حداکثری را احیا خواهد کرد (The White House, 2025). این روند در نتیجه در میانه مذاکرات هسته‌ای منجر به حمله گسترده رژیم صهیونیستی به ایران در ژوئن ۲۰۲۵ و حمله آمریکایی - اسرائیلی در فوریه ۲۰۲۶ شد که نشان داد که دیپلماسی تا حدود زیادی به سبب عدم درک کافی از پشتوانه نظامی ایران شکست خورده است.

تجربه تحولات منطقه‌ای نشان داده است که در خاورمیانه، قدرت دیپلماتیک تا حد زیادی بر پشتوانه قدرت سخت استوار است. بازیگرانی که از ظرفیت‌های مؤثر بازدارندگی برخوردارند، معمولاً از توان بیشتری برای شکل‌دهی به مذاکرات، تأثیرگذاری بر ترتیبات امنیتی و دفاع از منافع خود در فرآیندهای دیپلماتیک بهره‌مند می‌شوند. از این منظر، توان موشکی ایران نه تنها یک ابزار دفاعی، بلکه یکی از مهم‌ترین منابع قدرت ملی و اهرم‌های

چانه‌زنی دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. این توانمندی به تهران امکان می‌دهد در برابر طیف متنوعی از فشارها، از تهدید نظامی گرفته تا تحریم‌های اقتصادی و اقدامات خرابکارانه، قدرت مانور خود را حفظ کند (Einhorn and Vandipen, 2019: 19-21). مصداق بارز این گفته در اجرا و عملیاتی شدن تهدید ایران در پاسخ به تهاجم آمریکایی-اسرائیلی خود را نشان داد به صورتی که گفتگوهای پس از جنگ به سبب درک جایگاه قدرت سخت ایران، از جایگاه بالاتری برای غرب برخوردار شد.

جنگ‌های ژوئن ۲۰۲۵ و فوریه ۲۰۲۶ نشان داد که در شرایط گذار منطقه‌ای، همچنان میان ظرفیت بازدارندگی و وزن سیاسی بازیگران رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. صرف‌نظر از ارزیابی‌های متفاوت درباره نتایج نظامی جنگ، آنچه بیش از همه اهمیت دارد تأثیر این رویارویی بر محاسبات راهبردی بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای است. توان موشکی ایران در این بحران نقش مهمی در افزایش هزینه‌های رویارویی برای طرف مقابل ایفا کرد و بار دیگر نشان داد که بازدارندگی نظامی می‌تواند به ابزاری برای حفظ موقعیت سیاسی و دیپلماتیک تبدیل شود. از این منظر، خروجی جنگ و پیامدهای آن نه تنها بر موازنه نظامی، بلکه بر میزان اثرگذاری دیپلماتیک بازیگران و جایگاه آنان در ساختار قدرت آینده خاورمیانه نیز تأثیرگذار خواهد بود.

۳-۳ کاهش یا افزایش تنش میان ایران و عربستان سعودی

کاهش یا افزایش تنش میان ایران و عربستان سعودی، به عنوان دو قطب اصلی قدرت در خاورمیانه، یکی از مهم‌ترین متغیرهای تعیین‌کننده آینده ترتیبات امنیتی و ساختار قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود. این رابطه را می‌توان یک متغیر مستقل کلیدی دانست که بخش قابل توجهی از روندهای امنیتی، سیاسی و دیپلماتیک خاورمیانه به آن وابسته است (حافظ‌نیا و رومینا، ۱۳۹۶: ۱۹-۱۷). اهمیت این متغیر صرفاً به دلیل وزن ژئوپلیتیکی دو کشور نیست، بلکه از آن جهت است که روابط تهران و ریاض طی چهار دهه گذشته یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های شکل‌گیری و تحول الگوهای دوستی و دشمنی در مجموعه امنیتی خاورمیانه بوده است. در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، الگوهای دوستی و دشمنی

از طریق ادراک متقابل بازیگران از تهدید و فرصت عمل می کنند و به صورت مستقیم بر فرآیند امنیتی سازی، ائتلاف سازی و جهت گیری های دیپلماتیک اثر می گذارند. از این منظر، روابط ایران و عربستان نه تنها بر مناسبات دوجانبه، بلکه بر آرایش کلی قدرت در خاورمیانه تأثیرگذار است.

در طول دهه های گذشته، ادراکات امنیتی متفاوت دو کشور موجب شکل گیری الگویی پایدار از رقابت و بی اعتمادی شده است. عربستان سعودی در بخش مهمی از سیاست خارجی خود، افزایش نفوذ منطقه ای ایران را تهدیدی برای موازنه قدرت و موقعیت راهبردی خود تلقی کرده و بر همین اساس به سمت امنیتی سازی بسیاری از اقدامات منطقه ای تهران حرکت کرده است. در مقابل، ایران نیز بخش مهمی از سیاست های منطقه ای عربستان را در چارچوب تلاش برای محدودسازی نفوذ جمهوری اسلامی و حفظ نظم مطلوب قدرت های غربی در منطقه تفسیر کرده است. با این حال، برخلاف رقابت ایران و رژیم صهیونیستی که ماهیتی هویتی و تا حد زیادی وجودی یافته است، رقابت ایران و عربستان بیشتر ماهیتی ژئوپلیتیکی و مبتنی بر توزیع نفوذ منطقه ای دارد؛ موضوعی که ظرفیت بیشتری برای مدیریت از طریق دیپلماسی ایجاد می کند (Wehrey et al., 2009: 1-8; Gause, 2014: 592-595).

این وضعیت به ویژه در موضوع برنامه هسته ای ایران نیز قابل مشاهده است. اگرچه عربستان سعودی نسبت به برنامه هسته ای و توان موشکی ایران نگرانی های امنیتی جدی داشته اما پرونده های منطقه ای برای ریاض فوریت بیشتری داشته است. پس از تحولات موسوم به بهار عربی در سال ۲۰۱۱، رقابت تهران و ریاض وارد مرحله جدیدی شد و الگوهای دشمنی در منطقه تشدید گردید. در نتیجه، روابط دو کشور بیش از پیش در قالب یک معمای امنیتی قابل تبیین شد؛ وضعیتی که در آن اقدامات هر طرف برای افزایش امنیت خود، از سوی طرف مقابل تهدید تلقی شده و به واکنش متقابل منجر می شود (Farihat, 8: 2020). عربستان سعودی در فاصله سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ ابتدا سیاست تسهیل و اعتمادسازی از طریق حمایت مشروط از برنامه هسته ای ایران را دنبال کرد، سپس از طریق آغاز مذاکرات راهبردی در سال های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ کوشید بر روند تحولات اثر بگذارد

و در نهایت، پس از ناکامی این مسیرها، به سمت ایجاد اجماع و فشار بین‌المللی علیه ایران حرکت کرد (Altorai, 2012: 251). این روند نشان می‌دهد که حتی در اوج رقابت نیز دیپلماسی یکی از ابزارهای مهم مدیریت روابط میان دو کشور بوده است، هرچند نتوانسته به حل پایدار اختلافات منجر شود. پیامد این روند، تعمیق شکاف‌های منطقه‌ای، افزایش قطبی‌سازی امنیتی و نزدیک‌تر شدن مواضع عربستان به برخی بازیگران مخالف ایران، از جمله رژیم اسرائیل، بود.

با وجود این، از سرگیری روابط دیپلماتیک میان ایران و عربستان در مارس ۲۰۲۳ نقطه عطف مهمی در تحولات منطقه‌ای محسوب می‌شود. اهمیت این توافق صرفاً در بازگشایی سفارتخانه‌ها یا عادی‌سازی روابط دوجانبه نبود، بلکه نشان داد که دیپلماسی همچنان قادر است شدت الگوهای دشمنی را در خاورمیانه کاهش دهد و زمینه‌هایی برای بازتعریف روابط قدرت فراهم سازد. میانجیگری چین در این توافق نیز دارای اهمیت ویژه‌ای است، زیرا نشان‌دهنده افزایش تدریجی نقش پکن در ترتیبات منطقه‌ای و ظهور الگوهای جدیدی از مداخله و نفوذ در مجموعه امنیتی خاورمیانه است.

۳-۴. تداوم یا عدم تداوم صلح ابراهیم؛ بازآرایی الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه

تداوم یا عدم تداوم روند موسوم به «صلح ابراهیم» یکی از مهم‌ترین متغیرهای مؤثر بر آینده ساختار قدرت در خاورمیانه به شمار می‌رود؛ زیرا این روند مستقیماً با بازتعریف الگوهای دوستی و دشمنی، فرآیندهای امنیتی سازی و جهت‌گیری‌های دیپلماتیک بازیگران منطقه‌ای پیوند خورده است. درواقع باید گفت که این متغیر با بالاترین میزان تأثیرگذاری می‌تواند به عنوان یک ابر پیشران راهبردی در آینده نظم منطقه‌ای محسوب شود، عاملی که می‌تواند توازن قوا، الگوی اتحادها و جهت‌گیری امنیتی کشورهای منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار دهد (عباس‌زاده فتح‌آبادی و خسروی، ۱۴۰۴: ۱۶۹-۱۷۰). در این چارچوب، رژیم اسرائیل تلاش کرده است از طریق گسترش روابط با کشورهای عربی، جایگاه خود را از یک بازیگر تا حدی منزوی به بخشی از ساختار امنیتی منطقه ارتقا دهد. عادی‌سازی روابط با امارات متحده عربی، بحرین و سایر کشورهای عربی، صرفاً به معنای

گسترش روابط دیپلماتیک نبوده، بلکه بخشی از راهبرد کلان تل آویو برای تبدیل شدن به یک بازیگر موازنه گر در منطقه محسوب می شود. در چنین شرایطی، استمرار بحران های منطقه ای تا جایی که مستقیماً امنیت اسرائیل را تهدید نکند، می تواند زمینه افزایش نقش و نفوذ این رژیم در معادلات امنیتی خاورمیانه را فراهم آورد (Michael, 2020: 2-4). از همین رو، رویکرد رژیم اسرائیل نسبت به ایران ماهیتی ساختاری یافته و هدف آن شکل دهی به یک جبهه منطقه ای گسترده برای مهار نفوذ جمهوری اسلامی است.

یکی از مهم ترین سازوکارهای تحقق این هدف، امنیتی سازی ایران در سطح منطقه ای بوده است. ایالات متحده و رژیم اسرائیل به ویژه در دوره نخست ریاست جمهوری دونالد ترامپ، تلاش کردند ایران را به عنوان تهدیدی مشترک برای امنیت جهان عرب معرفی کنند و از این طریق زمینه همگرایی کشورهای عربی با اسرائیل را فراهم سازند. سفر ترامپ به عربستان سعودی، اسرائیل و کرانه باختری و تأکید او بر ضرورت حل مناقشه فلسطین به عنوان مقدمه ای برای عادی سازی گسترده تر روابط اسرائیل با کشورهای عربی، در همین چارچوب قابل تفسیر است. همچنین حمایت واشنگتن از فروش جنگنده های اف-۳۵ و سامانه های پیشرفته به امارات متحده عربی را می توان بخشی از تلاش برای تحکیم این نظم امنیتی جدید دانست (Middle East Institute, 2025). نتیجه این روند، تقویت تصویری از ایران به عنوان تهدید مشترک و در مقابل، تبدیل اسرائیل از «دیگری تهدیدآمیز» به «شریک امنیتی» برای بخشی از دولت های عربی بود؛ تغییری که به صورت مستقیم بر الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه اثر گذاشت و آرایش جدیدی از ائتلاف ها را شکل داد (Youssef, 2021: 8-10). در خصوص صلح ابراهیم می توان چند سناریو را در نظر داشت.

در سناریوی نخست، تداوم و گسترش صلح ابراهیم، به ویژه در صورت پیوستن عربستان سعودی، می تواند به شکل گیری یک بلوک امنیتی گسترده عربی-اسرائیلی منجر شود. چنین تحولی موجب خواهد شد که قطب بندی منطقه ای بیش از پیش حول محور ایران و مخالفان آن سازمان یابد. در این وضعیت، الگوهای دوستی و دشمنی به سمت نوعی دوقطبی امنیتی حرکت خواهد کرد که در آن بازیگران منطقه ناگزیر از انتخاب میان دو

اردوگاه رقیب خواهند شد. در چنین شرایطی، نقش ترکیه و قطر اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ زیرا اگر این دو کشور در برابر بلوک عربی-اسرائیلی به ایجاد ائتلافی مستقل روی آورند، ساختار قدرت منطقه‌ای به سمت رقابت شدیدتر و افزایش مداخله بازیگران فرا منطقه‌ای سوق خواهد یافت. هرچند سیاست خارجی سیال و عمل‌گرایانه ترکیه موجب می‌شود که آنکارا همچنان از تبدیل شدن به یک شریک راهبردی ثابت برای هر یک از بلوک‌های منطقه‌ای اجتناب کند (Lynch, 2021: 5-9).

در سناریوی دوم، توقف روند گسترش صلح ابراهیم یا کاهش شتاب آن می‌تواند فرصت بیشتری برای نقش آفرینی دیپلماتیک ایران فراهم آورد. در این وضعیت، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در حوزه تنش‌زدایی با عربستان سعودی اهمیت تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. اگر تهران بتواند روند عادی‌سازی روابط با ریاض را تثبیت و تعمیق کند، احتمال پیوستن عربستان به محور امنیتی همسو با اسرائیل کاهش یافته و از شکل‌گیری یک دوقطبی سخت در منطقه جلوگیری خواهد شد. از این منظر، مدیریت روابط ایران و عربستان نه تنها یک موضوع دوجانبه، بلکه یکی از عوامل مؤثر بر جهت‌گیری نظم امنیتی خلیج فارس و آینده ائتلاف‌های منطقه‌ای خواهد بود (Gause, 2022: 11-15).

در نهایت، آینده صلح ابراهیم صرفاً به سرنوشت روابط اسرائیل و کشورهای عربی محدود نمی‌شود، بلکه به‌طور مستقیم با جایگاه آینده دیپلماسی ایران و توانایی آن در مدیریت الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه پیوند خورده است. هر میزان که دیپلماسی ایران بتواند از شدت رقابت‌های ژئوپلیتیکی بکاهد و روابط خود با بازیگران کلیدی منطقه را بهبود بخشد، ظرفیت صلح ابراهیم برای تبدیل شدن به یک بلوک ضد ایرانی نیز کاهش خواهد یافت. بنابراین، تداوم یا عدم تداوم این روند را باید یکی از متغیرهای تعیین‌کننده در بازآرایی ساختار قدرت، شکل‌گیری ائتلاف‌های منطقه‌ای و آینده نظم امنیتی خاورمیانه دانست؛ زیرا در چارچوب مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، تغییر در الگوهای دوستی و دشمنی مستقیماً به تغییر در آرایش قدرت و ترتیبات امنیتی منجر می‌شود (Buzan & Wæver, 2003: 44-51).

۳-۵ نفوذ فزاینده چین در زیرساخت‌های فناوری منطقه‌ای

در میان متغیرهای مؤثر بر آینده ساختار قدرت در خاورمیانه، فناوری به تدریج به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های رقابت ژئوپلیتیکی و بازتعریف الگوهای دوستی و دشمنی تبدیل شده است. در شرایطی که قدرت دیگر صرفاً بر توان نظامی یا منابع انرژی استوار نیست، کنترل زیرساخت‌های دیجیتال، شبکه‌های ارتباطی، هوش مصنوعی، مراکز داده و فناوری‌های راهبردی به یکی از مؤلفه‌های اصلی نفوذ منطقه‌ای تبدیل شده است. از این منظر، رقابت چین و ایالات متحده بر سر زیرساخت‌های فناوری خاورمیانه صرفاً یک رقابت اقتصادی نیست، بلکه بخشی از فرآیند بازآرایی ساختار قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود که بر جهت‌گیری‌های دیپلماتیک دولت‌ها، شکل‌گیری ائتلاف‌ها و الگوهای دوستی و دشمنی اثر می‌گذارد. همان‌گونه که در نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای تأکید می‌شود، تغییر در شبکه‌های وابستگی و همکاری می‌تواند به تغییر در ادراکات امنیتی و در نهایت باز توزیع قدرت منجر شود (Chin, 2019: 773-774).

در این چارچوب، چین طی یک دهه گذشته کوشیده است به‌جای اتکا به حضور نظامی مستقیم، از مسیر دیپلماسی اقتصادی و فناوری نفوذ خود را در خاورمیانه گسترش دهد. ابتکار «کمربند و راه» و به‌طور خاص «جاده ابریشم دیجیتال» ابزارهای اصلی این راهبرد محسوب می‌شوند. برخلاف الگوی سنتی ایالات متحده که بر ائتلاف‌های امنیتی و تضمین‌های نظامی استوار بوده است، چین تلاش می‌کند از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های راهبردی، شبکه‌های ارتباطی، بنادر هوشمند، مراکز داده و فناوری‌های نوین، شبکه‌ای از وابستگی‌های متقابل اقتصادی و فناورانه ایجاد کند. این وابستگی‌ها به تدریج به اهرم‌های نفوذ سیاسی و دیپلماتیک تبدیل می‌شوند و جایگاه چین را در ترتیبات منطقه‌ای ارتقا می‌دهند (Qian & Fulton, 2017).

شواهد آماری نیز از افزایش چشمگیر نقش چین در زیرساخت‌های منطقه حکایت دارد. بر اساس گزارش سال ۲۰۲۴ مؤسسه گریفیث^۱، خاورمیانه با جذب حدود ۳۹ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری و قراردادهای مرتبط با ابتکار کمربند و راه، به بزرگ‌ترین مقصد

سرمایه گذاری های چین در جهان تبدیل شده است. در این میان، عربستان سعودی با حدود ۱۹ میلیارد دلار، عراق با ۹ میلیارد دلار و امارات متحده عربی با بیش از ۳ میلیارد دلار، بیشترین سهم را از این سرمایه گذاری ها به خود اختصاص داده اند (Griffith Asia Institute, 2025). بخش مهمی از این سرمایه گذاری ها در حوزه زیرساخت های راهبردی، فناوری های دیجیتال، انرژی های نو، شبکه های ارتباطی و پروژه های هوشمند سازی متمرکز بوده است. اهمیت این آمار صرفاً در حجم سرمایه گذاری نیست، بلکه در آن است که این پروژه ها به تدریج شبکه ای از وابستگی های بلندمدت میان اقتصادهای منطقه و چین ایجاد می کنند؛ شبکه ای که می تواند در آینده بر تصمیمات سیاسی و امنیتی دولت ها نیز تأثیر گذار باشد.

این روند نشانه ای از انتقال تدریجی برخی ابعاد نفوذ منطقه ای از ایالات متحده به چین است. اگرچه آمریکا همچنان مهم ترین بازیگر امنیتی خاورمیانه محسوب می شود، اما بخش قابل توجهی از دولت های منطقه در حال متنوع سازی شرکای راهبردی خود هستند. اظهارات محمد بن سلمان در خصوص بهره گیری از تجربه توسعه چین و گسترش همکاری های فناورانه با پکن را می توان در چارچوب همین راهبرد تفسیر کرد؛ راهبردی که هدف آن کاهش وابستگی انحصاری به غرب و افزایش قدرت مانور دیپلماتیک در محیط بین المللی است (Faeq Merie, Qahtan Abdullah, & Tawfeeq, 2019: 142). در نتیجه، رقابت چین و آمریکا به تدریج به بخشی از سیاست خارجی دولت های منطقه تبدیل شده و بسیاری از بازیگران تلاش می کنند از این رقابت برای افزایش استقلال راهبردی خود بهره برداری کنند.

نفوذ فناورانه چین همچنین بر الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه تأثیر گذار است. در مقابل، ایالات متحده نیز با محدود سازی دسترسی رقبای فناوری های حساس، توسعه همکاری های فناورانه با متحدان و تلاش برای کنترل زنجیره های تأمین فناوری های پیشرفته، درصدد حفظ موقعیت خود در ساختار قدرت منطقه ای است. رقابت بر سر فناوری های نسل پنجم، هوش مصنوعی، امنیت سایبری، انرژی هسته ای و انرژی های پاک را باید در همین چارچوب تحلیل کرد. برای نمونه، تلاش عربستان سعودی برای توسعه

زیرساخت‌های هسته‌ای را نمی‌توان صرفاً در قالب اهداف اقتصادی توضیح داد، بلکه این روند با ملاحظات امنیتی، حفظ موازنه قدرت در برابر ایران و رقابت قدرت‌های بزرگ برای نفوذ در منطقه نیز پیوند خورده است (Stewart et al., 2020, 6).

بنابراین، آینده ساختار قدرت در خاورمیانه صرفاً توسط بازیگرانی تعیین نخواهد شد که از فناوری برتر برخوردارند، بلکه به میزان توانایی آنان در بهره‌گیری از دیپلماسی فناوری، مدیریت رقابت چین و آمریکا و تبدیل وابستگی‌های فناورانه به اهرم نفوذ سیاسی بستگی خواهد داشت. در این میان، نفوذ فزاینده چین در زیرساخت‌های منطقه نه تنها نشانه‌ای از تغییر تدریجی موازنه قدرت جهانی است، بلکه از ظهور الگوهای جدید دوستی و دشمنی در خاورمیانه نیز حکایت دارد؛ الگوهایی که می‌توانند در دهه‌های آینده آرایش قدرت منطقه‌ای را به نحو چشمگیری دگرگون سازند.

۳-۶ تغییر در اولویت ایالات متحده و بازآرایی ساختار قدرت خاورمیانه

یکی از مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر آینده ساختار قدرت در خاورمیانه، تغییر تدریجی اولویت‌های راهبردی ایالات متحده و کاهش نسبی تمرکز این کشور بر منطقه است. این تحول صرفاً به معنای کاهش حضور نظامی آمریکا نیست، بلکه بیانگر دگرگونی در نحوه مدیریت نظم منطقه‌ای از سوی قدرت مسلط پیشین است. در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، تغییر در رفتار یک قدرت مسلط می‌تواند به بازتعریف الگوهای دوستی و دشمنی، شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید و تغییر در توزیع قدرت منجر شود. از این منظر، کاهش تدریجی تمرکز آمریکا بر خاورمیانه را باید یکی از مهم‌ترین عوامل بازآرایی روابط میان بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای دانست؛ عاملی که در حال تغییر قواعد شکل‌دهنده نظم امنیتی منطقه است.

در طول چند دهه گذشته، بخش مهمی از ترتیبات امنیتی خاورمیانه بر پایه حضور فعال ایالات متحده و نقش آن به عنوان تضمین‌کننده امنیت متحدان منطقه‌ای شکل گرفته بود. این حضور موجب تثبیت مجموعه‌ای از الگوهای نسبتاً پایدار دوستی و دشمنی شده بود که در آن بسیاری از دولت‌های منطقه روابط امنیتی خود را بر مبنای نزدیکی یا فاصله گرفتن از واشنگتن تعریف می‌کردند. با این حال، افزایش اهمیت رقابت راهبردی با چین

و تمرکز فزاینده آمریکا بر حوزه هند - اقیانوس آرام، موجب شده است که جایگاه خاورمیانه تا حدودی در اولویت‌های سیاست خارجی واشنگتن کمتر شود. اسناد راهبردی آمریکا نیز نشان می‌دهد که هدف اصلی سیاست خارجی این کشور، انتقال منابع و ظرفیت‌های راهبردی به رقابت با قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه چین، است و از متحدان منطقه‌ای انتظار می‌رود سهم بیشتری از مسئولیت‌های امنیتی خود را بر عهده بگیرند (National Security Strategy, 2025:27-28).

پیامد مستقیم این تحول، تضعیف تدریجی الگوهای سنتی وابستگی امنیتی و افزایش تلاش بازیگران منطقه‌ای برای متنوع سازی روابط خارجی است. در این میان، دیپلماسی اهمیت فزاینده‌ای یافته است؛ زیرا بسیاری از بازیگران منطقه‌ای دریافته‌اند که هزینه‌های تداوم رقابت‌های پرتنش در شرایط کاهش حمایت مستقیم آمریکا افزایش یافته است. از این منظر، روند تنش‌زدایی میان ایران و عربستان سعودی، گسترش روابط میان کشورهای عربی و قدرت‌های آسیایی و افزایش همکاری‌های منطقه‌ای را می‌توان بخشی از تلاش بازیگران برای سازگاری با محیط امنیتی جدید دانست؛ محیطی که در آن نقش قدرت‌های منطقه‌ای در مدیریت امنیت بیش از گذشته افزایش یافته است (Gause, 2019: 15).

در همین حال، کاهش تمرکز آمریکا فرصت بیشتری برای حضور و نفوذ سایر قدرت‌ها فراهم کرده است. چین با بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و توسعه همکاری‌های فناورانه، به تدریج در حال تبدیل شدن به یکی از بازیگران اثرگذار منطقه است. به این موارد باید توانمندی دیپلماتیک و تغییر رویکرد پکن را نیز افزود، این کشور تلاش کرده تا در خصوص موضوع فلسطین، روندی فعالانه‌تر را دنبال کند به صورتی که تلاش‌های دیپلماتیک خود با اسرائیل و فلسطین را افزایش داده و به دنبال ایفای نقش مهم‌تری در روند صلح خاورمیانه است (زاهدی و درشتی، ۱۴۰۴: ۴۰). از منظر الگوهای دوستی و دشمنی، کاهش نقش مسلط آمریکا موجب شده است که بسیاری از روابط سنتی منطقه‌ای وارد مرحله بازتعریف شوند. بازیگرانی که پیش‌تر امنیت خود را در قالب اتحادهای ثابت تعریف می‌کردند، اکنون به سمت سیاست خارجی منعطف‌تر و چند جانبه‌گرا تر حرکت می‌کنند. در نتیجه، مرزهای میان دوست و دشمن بیش از گذشته سیال

شده و روابط منطقه‌ای از حالت بلوک‌بندی‌های سخت به سمت الگوهای پیچیده‌تر همکاری و رقابت در حرکت است. این وضعیت اگرچه می‌تواند فرصت‌هایی برای کاهش تنش و توسعه دیپلماسی فراهم آورد، اما هم‌زمان احتمال رقابت‌های جدید بر سر نفوذ، موازنه قدرت و رهبری منطقه‌ای را نیز افزایش می‌دهد (Cordesman, 2020).

در مجموع، تغییر اولویت‌های راهبردی ایالات متحده را باید یکی از مهم‌ترین متغیرهای شکل‌دهنده آینده خاورمیانه دانست. کاهش تمرکز واشنگتن بر منطقه، هم‌زمان موجب افزایش نقش دیپلماسی در مدیریت اختلافات، بازتعریف الگوهای دوستی و دشمنی و گسترش نقش قدرت‌های نوظهور شده است. نتیجه این روند، حرکت تدریجی خاورمیانه از یک نظم نسبتاً آمریکا محور به سوی ساختاری پیچیده‌تر و چندقطبی تر است که در آن بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرا منطقه‌ای برای شکل دادن به ترتیبات جدید قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند. در چنین شرایطی، موفقیت بازیگران منطقه‌ای بیش از هر زمان دیگری به توانایی آنان در بهره‌گیری از دیپلماسی، مدیریت رقابت‌ها و سازگاری با ساختار در حال تحول قدرت وابسته خواهد بود.

۴. جایگاه ایران در ساختار قدرت منطقه‌ای

جایگاه جمهوری اسلامی ایران در ساختار قدرت منطقه‌ای را نمی‌توان صرفاً بر مبنای شاخص‌های سنتی قدرت، از جمله توان نظامی، ظرفیت‌های موشکی یا گستره نفوذ ژئوپلیتیکی تحلیل کرد. در خاورمیانه معاصر، موقعیت بازیگران بیش از گذشته تحت تأثیر نحوه شکل‌گیری الگوهای دوستی و دشمنی، توانایی مدیریت رقابت‌های امنیتی از طریق دیپلماسی و جایگاه آنان در روند بازآرایی قدرت منطقه‌ای قرار گرفته است. در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، جایگاه هر بازیگر نه تنها تابع منابع مادی قدرت، بلکه متأثر از ادراکات متقابل تهدید، روابط ائتلافی و نحوه تعامل آن با سایر بازیگران مجموعه امنیتی است (Buzan & Wæver, 2003). از این منظر، موقعیت ایران در خاورمیانه بیش از هر چیز به توانایی آن در مدیریت محیط امنیتی پیرامونی و تأثیرگذاری بر الگوهای همکاری و رقابت منطقه‌ای وابسته است.

یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده جایگاه ایران، چگونگی تحول الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه است. طی دو دهه گذشته، بخش مهمی از رقابت‌های امنیتی خاورمیانه حول محور امنیتی سازی ایران و تلاش برخی بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای برای معرفی جمهوری اسلامی به عنوان مهم‌ترین تهدید امنیتی منطقه شکل گرفته است (Pakdel, 2025). این روند در سال‌های اخیر در قالب ابتکاراتی نظیر صلح ابراهیم نیز نمود یافته است؛ ابتکاری که فراتر از عادی‌سازی روابط میان رژیم اسرائیل و برخی کشورهای عربی، تلاشی برای بازتعریف نقشه دوستی‌ها و دشمنی‌های منطقه‌ای و ایجاد همگرایی امنیتی علیه ایران محسوب می‌شود (Michael, 2020; Sohail, 2025). در چنین شرایطی، هر میزان که الگوی دشمنی با ایران در ترتیبات امنیتی منطقه نهادینه شود، امکان شکل‌گیری ائتلاف‌های محدودکننده علیه تهران افزایش خواهد یافت. در مقابل، کاهش شدت امنیتی سازی و مدیریت رقابت‌ها از طریق سازوکارهای دیپلماتیک می‌تواند زمینه شکل‌گیری ترتیبات متوازن‌تر را فراهم آورد.

در این میان، روابط ایران و عربستان سعودی جایگاهی محوری در تعیین موقعیت منطقه‌ای ایران دارد. رقابت تهران و ریاض طی دهه‌های گذشته یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه بوده است و پیامدهای آن از سطح روابط دوجانبه فراتر رفته و بر بسیاری از بحران‌ها و ترتیبات امنیتی منطقه تأثیر گذاشته است (Wehrey et al., 2009: 1-8; Gause, 2014: 592-595). از سرگیری روابط دیپلماتیک دو کشور در سال ۲۰۲۳ نشان داد که حتی در شرایط رقابت ژئوپلیتیکی نیز دیپلماسی می‌تواند بخشی از معمای امنیتی موجود را مدیریت کرده و از شدت الگوهای دشمنی بکاهد (Farihat, 2020: 8). اهمیت این تحول صرفاً در بهبود روابط دوجانبه نیست، بلکه در تأثیر آن بر کل ساختار قدرت منطقه‌ای نهفته است. هراندازه روند تنش‌زدایی میان ایران و عربستان تثبیت شود، احتمال شکل‌گیری بلوک‌های سخت ضد ایرانی کاهش یافته و امکان مشارکت فعال‌تر ایران در ترتیبات امنیتی منطقه افزایش خواهد یافت.

متغیر مهم دیگر، تحول ساختار قدرت در سطح نظام بین‌الملل و افزایش تدریجی نقش چین در خاورمیانه است. نفوذ فزاینده پکن در حوزه‌های زیرساختی، فناوری و سرمایه‌گذاری موجب شده است که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای به سمت متنوع‌سازی شرکای راهبردی خود حرکت کنند (Qian & Fulton, 2017: 16). گزارش گریفیث نشان می‌دهد که خاورمیانه در سال ۲۰۲۴ با جذب حدود ۳۹ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری و قراردادهای مرتبط با ابتکار کمربند و راه، به مهم‌ترین مقصد سرمایه‌گذاری‌های چین در جهان تبدیل شده است (Griffith Asia Institute, 2025). این روند بیانگر آن است که ساختار قدرت منطقه‌ای به تدریج از وابستگی انحصاری به غرب فاصله گرفته و به سمت الگوهای پیچیده‌تری از تعامل با قدرت‌های جهانی حرکت می‌کند. برای ایران، این تحول ظرفیت‌هایی برای گسترش همکاری‌های اقتصادی، فناورانه و دیپلماتیک فراهم می‌آورد، اما درعین حال نشان می‌دهد که چین نیز سیاست خود را بر ایجاد توازن در روابط با تمامی بازیگران منطقه‌ای استوار کرده است و از ورود به اتحادهای انحصاری پرهیز می‌کند (Faeq Merie, Qahtan Abdullah & Tawfeeq, 2019: 142).

هم‌زمان، کاهش تدریجی تمرکز ایالات متحده بر خاورمیانه نیز به یکی از مهم‌ترین عوامل بازآرایی ساختار قدرت منطقه‌ای تبدیل شده است. انتقال اولویت‌های راهبردی واشنگتن به رقابت با چین موجب شده است که نقش سنتی آمریکا به عنوان ضامن اصلی نظم منطقه‌ای با تغییراتی اساسی مواجه شود (National Security Strategy, 2025: 27-28). این روند اگرچه به معنای خروج کامل آمریکا از منطقه نیست، اما سبب شده است که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای در خصوص میزان اتکالپذیری تضمین‌های امنیتی واشنگتن تجدیدنظر کنند (Gause, 2019: 15). در نتیجه، دولت‌های منطقه بیش از گذشته به سمت تنوع‌بخشی به روابط خارجی، توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و بهره‌گیری از دیپلماسی برای مدیریت اختلافات حرکت کرده‌اند. این تحول، هم فرصت‌هایی برای افزایش نقش منطقه‌ای ایران ایجاد می‌کند و هم رقابت‌های جدیدی را در محیط پیرامونی آن شکل می‌دهد. درعین حال، فرسایش تدریجی نظم آمریکا محور به معنای ورود خاورمیانه به مرحله‌ای از گذار قدرت است که هنوز قواعد و ترتیبات نهایی آن به‌طور

کامل تثبیت نشده است (Cordesman, 2020). بر این اساس، جایگاه ایران در ساختار قدرت منطقه‌ای بیش از آنکه صرفاً به مؤلفه‌های قدرت سخت وابسته باشد، به نحوه مدیریت پیوند میان بازدارندگی، دیپلماسی و همکاری‌های منطقه‌ای بستگی دارد. تجربه تحولات اخیر نشان داده است که در محیط پیچیده خاورمیانه، هیچ بازیگری صرفاً از طریق قدرت نظامی قادر به تثبیت موقعیت خود نیست. موفقیت در شکل‌دهی به الگوهای همکاری، کاهش هزینه‌های امنیتی، مدیریت رقابت‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌های ناشی از تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل، به اندازه برخورداری از توان نظامی و ظرفیت بازدارندگی اهمیت دارد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای نشان داد که تحولات جاری خاورمیانه را نمی‌توان صرفاً بر اساس توزیع منابع مادی قدرت یا رقابت‌های نظامی توضیح داد، بلکه فهم پویایی‌های منطقه مستلزم توجه هم‌زمان به الگوهای دوستی و دشمنی، نقش دیپلماسی در مدیریت رقابت‌ها و تحول ساختار قدرت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که خاورمیانه در حال تجربه دوره‌ای از بازآرایی ژئوپلیتیکی است که در آن بسیاری از الگوهای سنتی همکاری و تقابل در حال بازتعریف هستند و بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در تلاش‌اند جایگاه خود را با شرایط جدید منطبق سازند.

بررسی متغیرهای تأثیرگذار بر ساختار قدرت منطقه‌ای نشان داد که آینده معادلات قدرت در خاورمیانه بیش از هر چیز تحت تأثیر نحوه شکل‌گیری و تحول الگوهای دوستی و دشمنی قرار دارد. رقابت ایران و رژیم اسرائیل، روابط ایران و عربستان سعودی، روند عادی‌سازی روابط میان رژیم اسرائیل و برخی دولت‌های عربی، رقابت قدرت‌های بزرگ در حوزه فناوری و همچنین تغییر اولویت‌های راهبردی ایالات متحده، همگی از طریق تأثیرگذاری بر ادراکات امنیتی بازیگران، فرآیندهای ائتلاف‌سازی و الگوهای همکاری و رقابت، در بازآرایی ساختار قدرت منطقه‌ای نقش آفرینی می‌کنند. از این منظر، ساختار قدرت در خاورمیانه بیش از آنکه محصول توانایی‌های مادی صرف باشد، نتیجه تعامل

پیچیده میان ادراک تهدید، منافع مشترک و ظرفیت بازیگران برای مدیریت رقابت‌ها از طریق سازوکارهای سیاسی و دیپلماتیک است.

یافته‌های پژوهش همچنین نشان می‌دهد که دیپلماسی بار دیگر به یکی از متغیرهای تعیین‌کننده در معادلات امنیتی منطقه تبدیل شده است. تجربه توافق ایران و عربستان سعودی، تلاش دولت‌های منطقه برای تنوع‌بخشی به شرکای راهبردی و افزایش نقش میانجی‌گرانه قدرت‌هایی مانند چین، بیانگر آن است که هزینه‌های تداوم رقابت‌های پرتنش و امنیتی سازی متقابل، بسیاری از بازیگران منطقه‌ای را به سمت استفاده بیشتر از ابزارهای دیپلماتیک سوق داده است. اگرچه دیپلماسی به‌تنهایی قادر به حذف رقابت‌های ژئوپلیتیکی نیست، اما می‌تواند از شدت معمای امنیتی کاسته و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری ترتیبات باثبات‌تر منطقه‌ای را فراهم آورد. به همین دلیل، نقش دیپلماسی در خاورمیانه دیگر صرفاً محدود به مدیریت بحران‌ها نیست، بلکه به یکی از ابزارهای اصلی بازتعریف الگوهای دوستی و دشمنی و تأثیرگذاری بر توزیع قدرت تبدیل شده است.

در سطح کلان‌تر، پژوهش نشان داد که ساختار قدرت منطقه‌ای تحت تأثیر تحولات نظام بین‌الملل نیز در حال تغییر است. کاهش تدریجی تمرکز ایالات متحده بر خاورمیانه و انتقال بخشی از ظرفیت‌های راهبردی این کشور به رقابت با چین، هم‌زمان با گسترش نفوذ اقتصادی، فناوریانه و دیپلماتیک پکن، موجب شده است که نظم منطقه‌ای وارد مرحله‌ای از گذار شود. با این حال، یافته‌ها نشان می‌دهد که این روند به معنای جایگزینی کامل چین به جای آمریکا نیست، بلکه بیانگر حرکت به سوی ساختاری پیچیده‌تر و چندلایه‌تر است که در آن بازیگران منطقه‌ای از آزادی عمل بیشتری برای متنوع سازی روابط خارجی و پیگیری سیاست‌های موازنه‌گرایانه برخوردار خواهند بود. در چنین شرایطی، فناوری، زیرساخت‌های دیجیتال، شبکه‌های اقتصادی و ظرفیت‌های نوآورانه به تدریج در کنار مؤلفه‌های سنتی قدرت، به عناصر تعیین‌کننده جایگاه بازیگران در هرم قدرت منطقه‌ای تبدیل می‌شوند.

در خصوص جمهوری اسلامی ایران، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جایگاه این کشور در ساختار قدرت منطقه‌ای بیش از هر زمان دیگری به توانایی مدیریت هم‌زمان سه

حوزه امنیت، دیپلماسی و توسعه اقتصادی-فناورانه وابسته است. اگرچه توان بازدارندگی، ظرفیت‌های دفاعی و نفوذ منطقه‌ای همچنان از مهم‌ترین مؤلفه‌های قدرت ایران محسوب می‌شوند، اما در ساختار نوظهور خاورمیانه این مؤلفه‌ها تنها زمانی می‌توانند به نفوذ پایدار و مؤثر تبدیل شوند که با تنش‌زدایی منطقه‌ای، توسعه همکاری‌های اقتصادی، جذب فناوری‌های راهبردی و گسترش تعاملات دیپلماتیک همراه شوند. جایگاه ایران نه صرفاً در میدان رقابت‌های نظامی، بلکه در توانایی آن برای مدیریت هوشمندانه الگوهای دوستی و دشمنی، بهره‌گیری از فرصت‌های ناشی از تحولات ژئوپلیتیکی و ایفای نقش فعال در ترتیبات منطقه‌ای تعیین خواهد شد.

در مجموع، مهم‌ترین یافته این پژوهش آن است که ساختار قدرت خاورمیانه در حال گذار از نظامی مبتنی بر ائتلاف‌های نسبتاً ثابت و وابستگی‌های سنتی به‌سوی نظامی سیال‌تر، پیچیده‌تر و چندقطبی‌تر است. در چنین محیطی، بازیگرانی موفق‌تر خواهند بود که بتوانند میان قدرت سخت، دیپلماسی، توسعه اقتصادی و فناوری توازن برقرار کنند و هم‌زمان از ظرفیت‌های ناشی از بازتعریف الگوهای دوستی و دشمنی برای ارتقای جایگاه خود بهره بگیرند. از این منظر، آینده ساختار قدرت منطقه‌ای نه صرفاً در میدان‌های تقابل نظامی، بلکه در توانایی بازیگران برای مدیریت رقابت‌ها، تولید همکاری و سازگاری با واقعیت‌های جدید نظام منطقه‌ای و جهانی رقم خواهد خورد.

منابع

- حافظ‌نیا، محمدرضا، رومینا، ابراهیم (۱۳۹۶). «تأثیر علایق ژئوپلیتیکی ایران و عربستان سعودی در ایجاد چالش‌های منطقه‌ای در جنوب آسیا»، *تحقیقات جغرافیایی*، سال ۳۲، شماره ۲.
- حیدری، سامان، حکیم، حمید (۱۴۰۲). فرصت‌ها و چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در جهان آینده و روندهای امنیتی آن تا سال ۲۰۲۵، *تعاملات دیپلماتیک*، دوره ۱، شماره ۲.
- زاهدی، نسا، درشتی، حنا (۱۴۰۴). دلایل دیپلماسی میانجی‌گرایانه چین پیرامون بحران غزه و عملیات هفتم اکتبر ۲۰۲۳، *تعاملات دیپلماتیک*، دوره ۳، شماره ۹.

- عباس زاده فتح آبادی، مهدی، خسروی، محمدجواد (۱۴۰۴). آینده پژوهی نظم امنیتی منطقه غرب آسیا در فضای دیپلماسی پس از پیمان ابراهیم بر اساس روش پتر شوارتز، تعاملات دیپلماتیک، دوره ۳، شماره ۱۰.

References

- Altoraifi, A.(2012). *The rise and demise of Saudi-Iranian rapprochement (1997-2009)*, PhD Dissertation, London School of Economics.
- Buzan, B., & Wæver, O. (2003). *Regions and Powers: the structure of international security*. <https://ir101.co.uk/wp-content/uploads/2018/11/Buzan-Waever-2003-Regions-and-Powers-The-Structure-of-International-Security.pdf>.
- Buzan, Barry & Wæver, Ole. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge University Press.
- Chin, Warren (2019), Technology, war and the state: past, present and future, *International Affairs* 95: 4.
- Cordesman, Anthony H (2020), *the Middle East: Losing Iraq and the Gulf*, Center for Strategic and International Studies, Retrieved from: <https://www.csis.org/analysis/americas-failed-strategy-middle-east-losing-iraq-and-gulf>.
- Danahar, P. (2015). *The New Middle East: The World After the Arab Spring*. Bloomsbury Publishing.
- Einhorn, Robert, Van Dipen, Vann (2019), *Constraining Iran's Missile Capabilities, Security, Strategy and Order*, Brookings, Retrieved from: https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2019/03/FP_20190321_missile_program_WEB.pdf.
- Faeq Merie, Muthanna and Others (2019), The rapprochement between China and the Gulf Cooperation Council countries: challenges and opportunities, *Review of Central and East European Law*, Vol 12, No 13.
- Farihat, Ibrahim(2020), *De-securitisation and Pragmatism in the Persian Gulf: The Future of Saudi-Iranian Relations*, Edinburgh University Press.
- Gause, F. G. III. (2014). *Beyond sectarianism: The new Middle East cold war*. Brookings Doha Center Analysis Paper, 11, 1-27.
- Gause, F. G III. (2022). *The Future of U.S.-Saudi Relations and the Regional Order*. Brookings Institution.

- Gause, Gregory (2019), Should We Stay or Should We Go? The United States and the Middle East, *Survival Global Politics and Strategy*, 61:5.
- Griffith Asia Institute. (2025). *China Belt and Road Initiative Investment Report 2024*. Griffith University.
- Huang, Xiaoning (2016), *The Iranian Nuclear Issue and Regional Security: Dilemmas, Responses and the Future*, Sabbatical Leave Report, Department of Political Affairs, Middle East and West Asia Division.
- Katzman, K. (2019). *Iran: Internal politics and U.S. policy and options*, Congressional Research Service, RL32048. VERSION 346.
- Lynch, Marc. (2021). *The New Arab Wars: Anarchy and Uprising in the Middle East*. PublicAffairs.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics (1st ed.)*. W. W. Norton & Company.
- Michael, Kobi (2020), *Israel-UAE Normalization of Relations: At the Expense of the Palestinians?* Retrieved from: https://www.researchgate.net/publication/343818476_Israel-UAE_Normalization_of_Relations_At_the_Expense_of_the_Palestinian.
- Mohammed-Bashar, F. (2020). *Integrated Threat Management: an alternative approach to regional security system for ECOWAS* [Thesis]. Walden University.
- Nadeem Mirza, Muhammad, Abbas, Hussain and Irfan Hasnain Qaisrani (2021), *Structural Sources of Saudi–Iran Rivalry and Competition for the Sphere of Influence*, Sage Publication, Retrieved from: <https://journals.sagepub.com/doi/pdf/10.1177/21582440211032642>.
- Pakdel, M.(2025). *The Desirable Threat: An Analysis of the Evolution of Iran's Securitized Image*, Arab Center for Research & Policy Studies, Retrived from: <https://www.dohainstitute.org/en/Lists/ACRPS-PDFDocumentLibrary/the-desirable-threat-an-analysis-of-the-evolution-of-iran-securitized-image.pdf>.
- Qian, Xuming, Fulton, Jonathan (2017), China-Gulf Economic Relationship under the “Belt and Road” Initiative, *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*, 11:3.
- Sohail, Shahwana.(2025, February 26). *Supercharging the Abraham Accords?, Modern Diplomacy*, Retrived from

<https://moderndiplomacy.eu/2025/02/26/trump-2-0-supercharging-the-abraham-accords/>.

Stewart, Lan J and Others (2020), *The Status of the Front End of Saudi Arabia's Nuclear Cycle*, Middlebury Institute of International Studies at Monterey, Retrieved from: <https://www.nonproliferation.org/wp-content/uploads/2020/10/Nonpro-Note-status-of-front-end-Saudi-Arbia-nuclear-fuel-cycle.pdf>.

Stivachtis, Y. A. (Ed.). (2018). *Conflict and diplomacy in the Middle East: External actors and regional rivalries*. E-International Relations.

Tammen, R. L., & Kugler, J. (2023). Power transition in the 21st century: The geopolitical consequences of China's rise. *International Security*, 48(2), 45-70. https://doi.org/10.1162/isec_a_00455.

Tang, S. (2004). A systemic theory of the security environment. *Journal of Strategic Studies*, 27(1), 1-34. <https://doi.org/10.1080/0140239042000232756>.

The White House. (2018). *Remarks by President Trump on the Joint Comprehensive Plan of Action*.

The White House. (2025, March). *National Security Strategy of the United States of America*. The White House, available at: www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2025/12/2025-National-Security-Strategy.pdf.

Wehrey, F., Kaye, D. D., Watkins, J., Martini, J., & Guffey, R. A. (2009). *Saudi-Iranian relations since the fall of Saddam: Rivalry, cooperation, and implications for U.S. policy*. RAND Corporation.

Albarasneh Ayman Saleh & Dania Koleilat Khatib (2019). The US policy of containing Iran – from Obama to Trump 2009–2018, *Global Affairs*, 5:4-5, 369-387, DOI: 10.1080/23340460.2019.1701951.

Translated References into English

Abbaszadeh Fathabadi, M., & Khosravi, M. (2025). Future studies of the regional security order in West Asia in the diplomatic context after the Abraham Accords: A study based on Peter Schwartz's method. *Diplomatic Interactions*, 3(10), 117–176, [In Persian].

- Heidari, S., & Hakim, H. (2023). Opportunities and challenges of the Islamic Republic of Iran in the future world and its security trends until 2025. *Diplomatic Interactions*, 1(2), 129–168, [In Persian].
- Reza Hafeznia M, Roumina E.(2017) The Impact of Geopolitical Interests of Iran and Saudi Arabia on Regional Challenges in Southwest Asia. *GeoRes*, 32 (2) :9-20, [In Persian].
- Zahedi, N., & Darashti, H. (2025). Explaining China's mediation diplomacy in the context of the Gaza crisis and the October 7, 2023 events. *Diplomatic Interactions*, 3(9), 33–62, [In Persian].

استناد به این مقاله: محسنی، سجاد . (۱۴۰۴). متغیرهای تاثیرگذار بر ساختار قدرت در خاورمیانه و جایگاه آینده دیپلماسی ایران. (e246342). *تعاملات دیپلماتیک*، ۳(۱۱)، ۱۱۹–۱۵۴. e246342

doi: 10.22034/dpiq.2026.580546.1085



The *Diplomatic Interactions Research Quarterly* is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License